

علی ذوعلم در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

جریان فقه خوارجی به‌دنبال تقلیل و تقطیع و تحریف اهام (ه) است

فرهیختگان یکی از مطالب قابل تامل در نسبتب با دستگاه فقه خوارجی، ادعای «خط امام» در میان حاملان آن است. این جریان شبه‌علمی درظاهر علقه و ارادتی به امام خمینی (ره) دارد وبراساس این تلاش می کندخودرا به ایشان نسبت دهد. برمبنای همین ادعا، این جریان سعی دارد القا کند که نحوه گسست میان دوره رهبری ۱۰ ساله امام و رهبری ۳۰ سال اخیر وجود دارد. در گفت‌وگو باحجت‌الاسلام علی ذوعلم، ادعای حاملان فقه خوارجی را به بحث گذاشتیم. آنچه پیش‌رو دارید، مشروح گفت‌وگوی «فرهیختگان» با عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی است.

در سال‌های اخیر برخی افراد با ادعای فقه‌دانی و پژوهش و تدریس در این حوزه، تلاش کرده‌اند یک دستگاه فقهی در برابر فقه نظام و فقه انقلاب تاسیس کنند. اینها که به جریان «فقه خوارجی» موسوم شده‌اند، بیش از هر چیز روی ناکارآمدی اندیشه‌های فقهی طی ۳۰ سال گذشته تاکید دارند و مدعی‌اند نظام سیاسی خلاف دستورات فقهی عمل می‌کند. از راییب شما از ادعاهای این جریان فقهی که عمداً مخالف‌خوانی می‌کند، چیست؟

ما امروز با دیدگاه‌هایی مواجه هستیم که با عنوان مباحث فقهی مطرح می‌شوند و ادعاهایی دارند که چندان دقیق نیست. مثلاًاینکه برخی از اینها ادعا می‌کنند «فقه انقلاب فقهی است که به تحولات انقلابی و نظریه‌پردازی در راه آرمان‌های انقلاب پرداخته است»، مبنایی کاملاً نادرست دارد. آن چیزی که آرمان‌های انقلاب را ارائه کرده اساساً فقه نبود، بلکه کلیت اسلام بود و امام (ره) برای آن آرمان‌های انقلاب هیچ‌گاه به مباحث فقهی تمسک نمی‌کردند. دانش فقه داندیشی برای کنش‌پرداخت و مقدس در جهت تقواست و در جای خود در این باره بحث شده است. باید توجه کرد که مساله اصلی در مطالبی که این جریان شبه‌علمی مطرح می‌کند، اصلاً فقه نیست، اینها می‌خواهند مواضع سیاسی خود را در لافقه بیان کنند و به آن وجاهت علمی ببخشند. درحالی‌که اگر منصف و صادق بودند، مساله اصلی را به‌طور آشکار و با نگاهی پژوهشی و در جریان نشست‌هایی علمی مورد بحث قرار می‌دادند تا حقیقت روشن شود.

این جریان مدعی است که در دهه اول انقلاب آرای حضرت امام راهگشای مسائل بود و نگاه ایشان نسبت به مسائل، نگاهی بازتر بود و بعد این نگاه بسته شد و تغییر کرد آن وقت از کسانی نام برده می‌شود که در هر دو دوره حضور داشته و اساساً منصوب امام (ره) بودند و دیدگاه‌شان از ابتدای انقلاب همین بود.

ضمن اینکه اختلاف در دیدگاه‌های فقهی کاملاً طبیعی است. اساساً موضوع اجتهاد اقتضا می‌کند که دیدگاه‌های فقهی متفاوت باشد. مهم این است که کدام یک از این دیدگاه‌ها در سیاست‌گذاری و جهت‌گیری نظام از اعتبار برخوردار است. وگرنه در زمان خود حضرت امام (ره) نیز دیدگاه‌های متجذبه‌تر بسیاری وجود داشت و اینها هیچ‌گاه در نظام جریان پیدا نکرد. چون از نظر جمهوری اسلامی اعتباری نداشت.

همچنین باید پرسید کدام دیدگاه فقهی بود که انقلاب تجویز کرد و مردم را به میدان آورد و در نهایت این کشور و حوزه و جامعه را به موقعیت یا یوغ استعمار و استثمار و فساد نجات داد؟ دیدگاه حضرت امام (ره) بود. بنابراین دیدگاه حضرت امام (ره) که پیش از انقلاب نیز مطرح می‌شد، براساس نصوص اسلامی بود. من این افراد را به آغاز کتاب ولایت فقیه حضرت امام (ره) ارجاع می‌دهم. ایشان بحث ولایت فقیه را از نقطه‌ای شروع می‌کنند که مساله امروز برخی جماعت حوزوی ماست. موضوع دسیسه‌های استعمار برای اینکه اندیشه تحول‌خواهی و انقلاب و مقابله با نظام‌های جابر را از ذهن مسلمانان حذف کنند و آنها را به مسائلی فرعی مشغول کنند. خب البته کسانی هستند که این دیدگاه را نمی‌پسندند؛ راهکار چیست؟

در مسائل فردی و رفتار فردی هرکسی به تشخیص خود و با انتخاب خود نگاه فقهی‌ای را با انتخاب مرجع خود دنبال می‌کند و این نگاهی آزاداندیشانه در اسلام است که تقلید هم براساس تحقیق است و هر کدام از ما باید ببینیم کدام یک از مراجع اعلم هستند و فتوای آنها بیشتر است و اصلاح و شایسته هستند و از او تقلید کنیم. ولی در امر حکمرانی دیدگاه‌های فردی نمی‌توانند جریان پیدا کنند. به همین جهت اساساً یکی از ضرورت‌های ولایت فقیه همین است. بنابر انتخاب مردم، جمعی از مجتهدان نماینده آنها می‌شوند و تشخیص فرد اصالح برای رهبری جامعه را برعهده دارند و آن فرد اصالح نیز مجتهد جامع الشرایطی است که بنابر دیدگاه‌هایی که دارد، موظف است جامعه را با ادله اسلامی و حجت شرعی هدایت کند.

در واقع در امر حکمرانی دینی، اجتهاد افراد بی معنا می‌شود و تبعیت از امام موضوعیت پیدا می‌کند؟

اجتهاد افراد در حوزه قلمرو شخصی بی معنا نیست. این اجتهادات در جامعه ارائه می‌شود و این تضارب آرا خود مجالی برای حاکمیت ایجاد می‌کند که به عمیق ترین

ایده‌ها توجه کند، یعنی پژوهش‌های فقهی هم برای ولی فقیه منبع مطالعه است. اساساً ولی فقیه براساس آگاهی و دانش جامعه را اداره می‌کند. بخش‌های مبنایی این دانش باید در خود او وجود داشته باشد و تاولی فقیه باشد و در فرآیند رهبری هم دائماً باید از تولیدات علمی جامعه بهره‌برداری کند و ما می‌بینیم که در زمان رهبر انقلاب این کار به چه شکل عمیقی انجام گرفته است. بیان صریح خود ایشان هم این بود که آنجا که پژوهشی معتبر مطلبی را نشان بدهد، رهبری هم از همان مطلب استفاده می‌کند و این اجتهادها لازم و مفید است. اما انحراف از برداشت و دریافت این اجتهادها زمانی ایجاد می‌شود که مجتهدی توقع داشته باشد دیدگاه اجتهادی او جامعه را اداره کند. مثل هر عرصه دیگری علمای علوم اقتصاد و سیاست و فرهنگ و... باید تحقیقات خود را انجام بدهند و هر چه محقق و مجتهد بیشتری داشته باشیم نشانه توانمندی جامعه است، اما اینکه توقع من به‌عنوان یک کارشناس این باشد که دیدگاه من اعمال شود این توقع ناجاست. اساساً چنین توقعی نوعی هرج و مرج اجتماعی ایجاد می‌کند.

در میان برخی افراد جریان فقه خوارجی، ادعا می‌شود که ولایت کفار یک خط‌قرمز همیشگی نیست. در این باره به سیره برخی انمه نیز استناد می‌کنند و قائلند به اینکه باید در وضع فعلی به این سیره عمل کرد. آیا این مدعیات با منطق دینی مطابقت دارد؟

این ادعا ۱۰۰ درصد غلط است. ولایت کفار بر مومن یک خط‌قرمز قطعی است. در هیچ شرایطی مومن نمی‌تواند ولایت کفار را بپذیرد چون با ولایت الله تعارض دارد. آن استنادها نیز ۱۰۰ درصد استنادات غلطی است. بله، در شرایط خاصی ائمه معصومین و فقهای مجتهد و بابصیرت ما برای اینکه ولایت کفار به‌طور ریشه‌ای حذف بشود، تاکنیک‌هایی را انتخاب می‌کردند و این کاملاً عقلایی است، اما تشخیص این شرایط برعهده کیست؟ این همان مطلبی است که عرض کردم. علمای رشته‌های مختلف ممکن است تحلیل‌های متفاوتی از شرایط واقعی جامعه داشته باشند. این فقط در بحث ارتباط با غیرمسلمانان نیست. در ارتباط با خود مسلمانان و ارتباط با کشور‌های دوست و رنج‌جویان که گاه داریم، همین‌طور است. این ترجیحات را مکانیزم‌هایی که در قانون اساسی ما مشخص شده است، تعیین می‌کند و اینجا فقط جای دیدگاه‌های اجتهادی نیست. دیدگاه‌های اجتهادی و تحقیقات می‌توانند برای انتقال بهترین راهکار کمک کنند. از این جهت است که ما در نظام جمهوری اسلامی که نظامی عقلانی و دینی و بسیار کارآمد است مجامع مختلف و شوراهای مختلف و کارشناس‌های مختلفی داریم تا بتوانند تجزیه و تحلیل نسبت به شرایط روز را آگاهانه‌تر و واقع‌بینانه‌تر تحلیل کنند و تصمیم‌گیری‌ها معقولانه‌تر صورت بگیرد. ولی این توقع که کارشناس امر سیاست ادعا کند که فهم من بهترین فهم‌هاست و باید اجرا شود، توقعی بجا نیست و این هم از همان مقولاتی است که باید در نشست‌های گفت‌وگوی علمی و پژوهشی به بحث گذاشته شود. اینکه ما اسلام را به این متهم کنیم که می‌شود گاهی ولایت کفار را پذیرفت، این گزاره ۱۰۰ درصد غلط است. همان‌طور که فقه‌ای ما گفته‌اند و قرآن بر آن گواه است، آنجا که مومن بر اثر شکنجه چنان طاقش طاق می‌شود که به زبان کلامی جاری می‌کند و گویی ولایت کفار را پذیرفته است، آن فقط در زیان می‌تواند باشد و اگر دلش به‌سمت ولایت کفار برود، از ایمان برگشته است. اصلاً ملاک ایمان و کفر همین است. حتی در جایی که جواز ارتکاب برخی محرمات در برخی شرایط وجود دارد آن هم بنابر قاعده ترجیح اهم بر مهم است و در صورتی است که فرد مرتکب می‌داند کار خطایی انجام می‌دهد ولی در شرایط اضطراری این کار جایز است. مثلاً خوردن مردار که وقتی می‌بیند درحال از دست دادن جان خود است، می‌تواند به اندازه سد جوع استفاده کند. اتفاقاً مومن می‌داند این کار حرام است و با تنفر این کار را انجام می‌دهد، اما حفظ جان بر او واجب است و کاملاً با تنفر و اکراه چنین کاری را انجام می‌دهد. وقتی امام حسن (ع) توافق نامه



مشهور به صلح را پذیرفتند، صریح اعلام کردند که ما این را برای حفظ بقای مسلمین انجام دادیم. وقتی حضرت امام (ره) قطعنامه را پذیرفتند، در بیانیه مشهور پس از آن فرمودند که جنگ بین اسلام و کفر و جنگ بین کفر و غنا پایان‌پذیر نیست و فرمودند هرگز زیر ولایت کفار نرفتیم. از این‌رو برداشت مطرح شده بسیار سطحی و جاهلانه و به نظر من برداشتی با نیت سیاسی است.

یعنی غرض سیاسی در کار است.

بله. واقعاً غرض سیاسی در این نوع اظهار نظر‌ها دیده می‌شود، ولی حتی وقتی فردی مغرض می‌خواهد حرفی بزند باید توجه کند که حرف او نخب‌ما و بی‌مایه نباشد.

این جریان روی تقیه هم بسیار تاکید دارد.

دیدگاه‌های مختلفی در باب تقیه وجود دارد. برخی دیدگاه‌ها محافظه کارانه است و قائلان به آن اعتقاد دارند که تقیه صرفاً برای حفاظت از جان مومن است. بله، گاهی در مسائل فرعی فردی، تقیه برای حفظ جان مومن است ولی حفظ جان مومن برای چیست؟ حفظ جان مومن برای حفظ اسلام است. این که امام حسین (ع) شهید شدند تا اسلام باقی بماند، مساله مهمی است. جمله‌ای که امام (ره) دائماً مطرح می‌کردند که اگر ما از بین برویم، بهتر است تا مکتب ما از بین برود و باید فدای اسلام بشویم. این کلام امام (ره) است. در امور شخصی و فردی مومنی که حتی مجتهد و ولی فقیه نباشد می‌تواند به تشخیصی برسد. مثلاً اگر من در بیابان گرفتار شدم و به دست حربی کافر و خشن افتادم، برای حفظ جان خود باید هرچه‌او می‌خواهد، بگویم. این به تشخیص خود فرد است و در اسلام تشخیص موضوع برعهده مکلف قرار داده شده است. اما در مسائل اجتماعی مهم نمی‌توان تشخیص فردی را تسری داد، چون موجب هرج و مرج است. در باب تقیه هم در مسائل مهم حتماً نظر ولی فقیه حاکم است. اساساً یکی از ضرورت‌های ولایت فقیه همین است. بله، ما هیچ‌گاه از تقیه به معنای واقعی بی‌نیاز نیستیم، ما ادعا نمی‌کنیم که جامعه اسلامی در هیچ زمانی از تقیه کردن و رعایت مسائل اهم و مهم غافل باشد. به همین جهت می‌گوییم که دائماً انعطاف‌پذیر هستیم، اما دچار انفعال نمی‌شویم. رهبر انقلاب در بیانیه گام دوم با صراحت موضع انقلاب را بیان کرده‌اند. انعطاف بله، اما انفعال نه. ما ارزش‌ها را کنار نمی‌گذاریم، ولی برای تحقق ارزش‌ها ممکن است مسیر‌ها تغییر کنند و شاید گاهی مسیرهای کوتاه‌تر و پر بازده‌تر انتخاب شوند. خوشبختانه نظام ما تاکنون به همین صورت عمل کرده است. بعد از ۴۳ سال از هرکسی سوال کنید این را خواهد گفت که ما هرگز دچار مسیر‌های پرهزینه و کم‌فایده نشده‌ایم و عقلانیت حاکم بر نظام ما امروز هم قابل تایید است.

اما چرا برخی به این ورطه می‌افتند و این مطالب را مطرح می‌کنند؟ یک جمله کلیدی که محرم آیت الله شاه‌آبادی بزرگ، استاد حضرت امام (ره) در همان زمان فرموده بود که «عمده جهل به مرام اسلام است» یعنی ما امروز هم طلبه‌هایی داریم و افرادی هستند که خودشان را اسلام‌شناس و فقیه معرفی می‌کنند، اما به مرام اسلام جاهل هستند و دین‌شناسی آنها اشکال دارد و سراغ اسلامی سکولار مآب و لیبرال مسلک می‌روند. برای اینها راه مادی و درآمد سرانه و آسایش مادی اصل است و معتقدند تحت هر شرایطی باید مراقب باشیم این وضع به هم نریزد.

یعنی در نگاه فقهی و اسلام‌شناسی جمهوری اسلامی، معیشت مردم اهمیت ندارد؟

حتماً اهمیت دارد و نظام هم باید دائم بکوشد که معیشت و اقتصاد را ارتقا دهد. اما برای این جریان شبه‌علمی، معیشت و اقتصاد اصل و [بلکه همه چیز] باید فدای اسلام بشویم، همان‌طور که امام حسین (ع) فدای اسلام شد. بله، فدا شدن به معنای بی‌گدار به آب زدن نیست. اگر امام می‌خواست بی‌گدار به آب بزند حرکت‌های مسلحانه‌ای را که برخی همفکران قدیمی این دوستان تایید می‌کردند، می‌پذیرفت، اما امام (ره) هیچ‌گاه تحت تأثیر فضای تبلیغاتی داخلی و خارجی قرار نگرفت و با دین‌شناسی درست خود حرکت کرد.

چهارشنبه ۴ اسفند ۱۴۰۰ شماره ۲۵۴۲

اندیشه

www.fdn.ir

صاحب‌امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی- **مدیرمسئول:** محمدامین ایمانجانی- **سرپرست:** مسعود فروغی

دفتر مدیرمسئول: ۱۶۱-۶۱۳۳۸۰۱۶۰ **تحریریه:** ۰۸۲-۰۱۸۲-۶۱۶۶۰ **فکس:** ۰۵۱-۶۱۶۶۰-۰۴۷-۶۱۶۶۰

روابط عمومی: ۴۹۹-۶۱۶۶۰-۶۱۶۶۰ **سازمان آگهی‌ها:** ۸(و)۴۱۳۴۸۰

چاپ: چاپخانه دانشگاه آزاد اسلامی- **توزیع فرهیختگان:** ۱۶۱-۶۱۶۶۸

نشانی: خیابان حافظ، پلاک ۱۶۱ از جمهوری، روبه‌روی ساختمان پارس، ساختمان فرهیختگان، طبقه سوم

تأملی بر کنشگری در دستگاه «فقه خوارجی»

سیاست ورزی خودویرانگر

جعفر علیان نژادی

دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی

«سیاست‌ورزی خودویرانگر» گویاترین توصیف برای منطق کنش فکری، زبانی و رفتاری جریانی تحت‌عنوان «فقه خوارجی» است. اینکه چرا یک گروه میل به انهدام خود پیدا می‌کند، پرسشی است که پاسخ به‌آن می‌تواند مبنای توصیف «سیاست‌ورزی خودویرانگر» را روشن کند. میل به خودویرانگری را البته نمی‌توان از گفتار مصرح و کنش ظاهری چنین جریان‌هایی استنباط کرد. این میل وقتی پدیدار می‌شود که عوارض آن متوجه دیگریانی نیز باشد. در آن صورت می‌توان گفت یک مساله که دائر مدار تجربه زیسته فردی است، به فضای ارتباط متقابل راه یافته و می‌توان با انگشت به آن اشاره کرد. متن پیش رو درصدد است نشان دهد که اولا جریان موسوم به فقه خوارجی، کمر به خودویرانگری بسته، ثانیاً چگونه میل به خودویرانگری این گروه به دیگر آزاری تبدیل شده و ثالثاً چگونه ابتناً به نسخه سیاست‌ورزی آنها به وضعیت آنومی می‌انجامد.

خودویرانگری در بستر «جاماندگی زمانی» و «بی‌قراری فضایی»

در خصوص بستر شکل‌گیری چنین تفکراتی عناصر زیادی نقش دارند، اما می‌توان عنصر تعیین‌کننده اصلی را در جاماندگی زمانی این افراد جست‌وجو کرد. این به یک ادعا یا اتهام، بلکه واقعیتی است ناشی از اعترافی روشن که خود را یا در معرض تخطئه‌تأم و تمام گذشته یا تایید بخشی از آن و بشیمانی از بخشی دیگر نشان می‌دهد. در هر صورت یک حس جاماندگی زمانی، در بطن ناراضیانی کنونی این جریان نهفته است که عموماً با توجیه عملکرد گذشته و تفکیک آن به گذشته خوب و گذشته بد، پوشیده می‌شود. گویا در بیان خود تمنا یی درونی در گزینش بخشی از گذشته داشته و از مخاطب می‌خواهند بخش دیگر آن را نادیده بگیرد. در بیان اینها، همواره سعی بر آن است که به مخاطب القا شود ما از ابتدا همین بوده‌ایم و در آینده نیز همان خودِایم بود که شما می‌خواهید. تصور عقب‌افتادگی و میل به کاهش فاصله که خود را در انکار بخشی از گذشته یا همه آن نشان می‌دهد، عامل اول در مشی خودویرانگری است که در عارضه‌های «خودخوری» و «خودخوانی» تاریخی وجود دارد.

علاوه بر بستر شکل‌گیری، لازم است زمینه‌پیدایی جریان فقه خوارجی نیز بررسی شود. در این خصوص می‌توان عنصر تعیین‌کننده را در «بی‌قراری فضایی» افراد این جریان جست. مصداق بی‌قراری فضایی، تورم روزافزون و فریگی بی‌سابقه در بحث محتواسازی ایشان است. این بی‌قراری فضایی که ناشی از اعتنای مردم به اهمیت کارآمدی در امر حکمرانی است، اهالی فقه خوارجی را به صرافت انداخته تا ضمن تبری جستن از حکومت‌ورزان ناکارآمد پیشین، موقعیت فعلی را محصول عدم توجه به گفتار سیاسی خود تحلیل کنند. جاماندگی موقعیتی است که در همین نقطه شکل می‌گیرد. درست در موقعیتی که التفات مخاطب عمومی به مساله کارآمدی و اصلاح ساختار معیوب اقتصادی است، زبان به ملامت و سرزنشگری باز و ناامیدی پمپاژ می‌کند، یعنی در وضعی که فاصله عبور از ناکارآمدی به کارآمدی به اندازه شعله امید است که در دل مردم زبانه کشیده، زبان به القای ناامیدی گشوده‌اند. بااین حال، درک منطق موقعیت نه‌تنها هیچ‌نشانه‌ای از بهبود بی‌قراری فضایی این جریان نمایان نمی‌سازد، بلکه با تداوم بی‌اعتنایی عمومی، باید منتظر تشدید این عارضه بود. تداوم وضعیت بی‌قراری که ناشی از کاهش اعتبار عمومی است، عامل مهم دیگر در خودویرانگری این دسته است. این مساله خود را در تغییر از «سیاست‌اندیشی» به سیاسی کاری نشان داده و منجر به عارضه «عدول از مبانی» و «بی‌هویتی» می‌شود.

تزریق هراس به عرصه عمومی و دیگر آزاری

جاماندگی زمانی و بی‌قراری فضایی به‌عنوان دو عارضه درونی خودویرانگر، دارای عوارض بیرونی آزاددهنده‌ای نیز هستند. در شرایطی که این دسته به دلیل منطق رویشگری مداوم و انقلاب و ابتلا به عارضه جاماندگی زمانی، گذشته خود را از دست رفته می‌بینند و به دلیل موقعیت اجتماعی و فرهنگی واقعی‌شان در شرایط جدید، نمی‌توانند آینده‌ای نیز برای خود متصور شوند. بنابراین دچار آن خودویرانگی می‌شوند و این از خودویرانگی میل به احیای بخشی از گذشته را در میان آنها تمهید می‌کند. همچنین تلاش برای خودخواندگی تاریخی که گاهی در قالب نوستالژی پدیدار می‌شود، میل سیری‌ناپذیر به انکار تاریخ مردم پایه انقلاب اسلامی دارد و بعضاً بازگشت امید را به شرایط دینداری در رژیم سابق حواله می‌دهد. از طرفی رشد دینداری تقیه‌محور در افکار این دسته پاسخی است که در احیای بخشی از گذشته دنبال می‌شود و میل آن دارد که عارضه جاماندگی خود را عمومی و اصلاح امور را در بازگشت به شرایط ابتدای انقلاب یا پیش از انقلاب اسلامی دنبال کند، یعنی به‌نحوی پروژه امید ارتجاعی را جلو ببرد. امید گذشته‌نگر، با کین‌ورزی نسبت به شرایط فعلی معناپیدای می‌کند و با گفتار تنفرآفرین توأم می‌شود. گفتار کین‌توزانه، مصداق خشونت گفتاری است و خشونت گفتاری مولد عوارض رفتاری است، بنابراین جاماندگی زمانی می‌تواند عوارض کلامی و رفتاری را تادار کند. همچنین ایجاد هراس عمومی از موقعیت خطریر کنونی، یک و بلکه مهم‌ترین مصداق خشونت کلامی است. مصداق دیگر ترویج اندیشیدن بر مبنای فلسفه سوءظن است که پرسش از سازوکارهای نپایه‌بناسازی و برقراری نظم را برعهده دارد.

وضعیت آنومی ناشی از قرار گرفتن در موقعیت آبرونیک

زمان‌پریشی و دررفنگی فضایی، مهم‌ترین عناصر شکل‌دهنده موقعیت آبرونی است. این واقعیت دلیل اصلی تبدیل شدن اعضای منفرد این جریان به یک گروه با مشخصه‌های قابل اشاره است. این دو خصلت که کل نوشتار سعی در تفصیل آن دارد، در هر فرد از قائلان به فقه خوارجی که موجود باشد، آنها را بدون اینکه لزوماً متوجه باشند یا از قبل برنامه‌ریزی کرده باشند، در یک موقعیت آبرونیک کنار یکدیگر قرار می‌دهد. موقعیت آبرونی وقتی ایجاد می‌شود که افرادی بدون آشنایی قبلی به دلیل داشتن برخی مشترکات با یکدیگر آشنا می‌شوند، بنابراین اگر پدیدار سیاست‌ورزی در ارتباط متقابل افراد این جریان فکری قابل شناسایی باشد، هیچ‌مستمسکی برای سازماندهی روی یک موقعیت مشخص و از پیش تعیین‌شده وجود نخواهد داشت. بی‌تعادلی ناشی از زمان پریشی و دررفنگی فضایی، موجب می‌شود، این دسته نتواند خود را با سرعت تحولات تطبیق دهد و این زمینه ناراضیاتی و سرخوردگی را فراهم می‌آورد. گویا عارضه آنومی پیشاپیش در ذات چنین مواجهه‌ای با موقعیت و واقعیت نهفته است. رابرت مرتن در نظریه آنومی خود به‌نحوی این موضوع را تحلیل کرده است. از نگاه او رفتار ناهنجار نشانه ازمهم گسیختگی میان آرزوهای معین فرهنگی و شیوه‌های ساختاری شده اجتماعی در رسیدن به این آرزوهاست. این گسست ناشی از تاکید زیاد بر اهداف و بی‌توجهی و نادیده گرفتن وسایل دستیابی به این اهداف است. مرتن از نوع روابطی که اهداف و وسایل دستیابی به آنها می‌توانند داشته باشند، پنج شیوه مختلف سازگاری با الطایق فردی در جامعه یا گروه را شناسایی می‌کند. این پنج مدل به‌ترتیب عبارتند از هم‌نوایی، نواوری، مناسک گرایی، واپس گرایی و شورش. ملاحظه رفتار پدیداری جریان فقه خوارجی نشان می‌دهد ارتباط بین اهداف این دسته با وسایل دستیابی به آن در موقعیت جدید، از شیوه واپس گرایی تبعیت می‌کند. به بیان مرتن این افراد ظاهراً در جامعه هستند اما جزئی از جامعه نیستند. درواقع موقف‌شدن در موقعیت آبرونیک که خود ناشی از زمان‌پریشی و دررفنگی فضایی است، زمینه اصلی ابتلای سیاست‌ورزی این جریان به وضعیت آنومی و به‌تبع آن عدم پیش‌بینی‌پذیری رفتار این دسته شده است. این مساله موجب می‌شود، جریان فقه خوارجی در داشتن روحیه سلبی و تخریبی بسیار موفق اما در ارائه نسخه اصلاحی یا ایجاد کاملاً ارتجاعی و تهی‌دست باشد.